

ملاقات فیثاغورث ریاضی دان با زرتشت (لقمان حکیم)

ابتدا در باب ارتباط نام لقمان و زرتشت که در عنوان مقاله یکی گرفته شدند باید بگویم. در منابع یونانی و رومی صحبت از دیدار فیثاغورث در حدود اواسط قرن ششم پیش از میلاد با مغ معروفی در امپراطوری کوروش هخامنشی است که با نامهای زابراتاس، زاراتاس، زاراس، زاریت و زرواستر معرفی گردیده است. برخی از محققین معاصر به سبب تردیدی که در زمان زندگی زرتشت در قرن ششم قبل از میلاد کرده اند؛ منکر صحت این ملاقات تاریخی گردیده اند. در صورتیکه نامهای زابراتاس (دارای پیکر تنومند)، زاراتاس (زرین پیکر)، زاریت (زرین) یا زرواستر (بر خوردار از پیکر زرین یا شهریار زرین) به وضوح هم نشانگر نام زرتشت (دارای تن زرین) و هم لقمان (داناى زمخت اندام) می باشند. پس بی جهت نیست که زرتشت در تاریخ همچنین با نامهای بردیه (بزرگ تن)، زریادر (دارنده تن زرین) و تنائو کسار (بزرگ تن)، ابراهیم ادهم (ابراهیم بور)، بیژن (دور درخشنده)، بودا (منور)، مهاویرا (بزرگ دانا) و لقمان (به معنی داناى دارنده تن زمخت در زبانهای ایرانی و افغانی) معروف گردیده است. وی همان کسی است که در قرآن تحت اسامی ایوب، صالح، هامان و لقمان به کرات یاد شده است. و در هند تحت نامهای بودا و مهاویرا مشهور گردیده و از آنجا و همچنین از طریق نامهای توراتی و قرآنی اش شهره آفاق گردیده است. موضوع برده بودن لقمان در عهد جوانی، از جزء مان (مانیه) در نام خود وی بر گرفته شده است که در زبانهای کهن ایرانی به معنی برده خانگی بوده است و چون اصل زرتشت (شروین خرمدینان، لقمان مسلمین) به دیار زنج (یعنی قبایل مادر سالار آمازون / سرمت یعنی اسلاف صربوکرواتها) می رسیده، لذا به اشتباه لقمان را از دیار زنج آفریقا یعنی حبشه به شمار آورده اند. موضوع سیاه پوست بودن وی باید از اینجا و همچنین لقب ادهم وی که معنی دوپهلوی بور و سیاه را می داده، بیرون تراویده باشد. جالب است که در اساطیر اسلامی او را پسر خواهر درشت اندام ایوب به شمار آورده و عمر هزار ساله بر وی قائل شده اند و انباز قلیس (امپدو کلس فیلسوف یونانی قرن پنجم پیش از میلاد) را از شاگردان وی شمرده اند. سعدی اشعاری را در باب وی آورده که دانستن آن خالی از لطف نمی نماید: شنیدم که لقمان سیه فام بود نه تن پرور نازک اندام بود یکی بنده خویش پنداشتن زبون دید در کار گل داشتن جفا دید و با جور و قهرش به ساخت به سالی سرایی ز بهرش به ساخت چو پیش آمدش بنده رفته باز ز لقمانش آمد نهیبی فراز به پایش در افتاد و پوزش نمود به خندید لقمان که پوزش چه سود به سالی ز جورت جگر خون کنم به یک ساعت از دل بدر چون کنم ولی هم ببخشایم ای نیکمرد که سود تو مارا زیانی نکرد تو آباد کردی شبستان خویش مرا حکمت و معرفت گشت بیش غلامیست در رختم ای نیکبخت که فرمایشم وقتها کار سخت دگر ره نیازارش سخت دل چو باد آیدم سختی کار گل هر آنکس که

جور بزرگان نبرد نسوزد دلش بر ضعیفان خورد گر از حاکمان سخت آید سخن تو بر زیر دستان درشتی مکن نکو گفت بهرام شه با وزیر که دشوار بر زیردستان مگیر مولوی نیز اشعاری در این باب دارد که جالب است: نه که لقمان را که بنده پاک بود روز و شب در بندگی چالاک بود خواجه اش می داشتی در کار پیش بهترش دیدی زفرزندان خویش ژانک لقمان گرچه بنده زاد بود خواجه بود و از هوی آزاد بود گفت شاهی شیخ را اندر سخن چیزی از بخشش ز من در خواست کن گفت ای شه شرم ناید مر ترا که چنین گویی مرا زین برتر آن من دو بنده دارم و ایشان حقیر و آن دو بر تو حاکمانند و امیر گفت شه آن دو چه اند آن ذلت است گفت آن یک خشم و دیگر شهوت است شاه ان دان کو زشاهی فارغست بی مه و خورشید نورش باز غست مخزن آن دارد که مخزن عار اوست هستی او دارد که با هستی عدو است خواجه لقمان به ظاهر خواجه وش در حقیقت بنده لقمان خواجه اش در جهان باژگونه زین بسی است در نظرشان گوهری کم ز خسی است از اشعار مولانا چنین برمی آید که منظور از شاه و خواجه لقمان همان کورش بوده که پدر زرتشت (لقمان) یعنی سپیتمه ولیعهد و داماد آستیگ را به قتل رسانده و با زن وی آمیتیدا ازدواج صوری نموده و پسران وی یعنی سپیتاک زرتشت (زریادر، گئوماته بردیه) و مگابرن ویشتاسپ را به پسر خواندگی و برادری خود قبول کرده و به حکومت نواحی بلخ و گرگان منسوب کرده بود. افزون براین دختر معروف خود آتوسا (هوی) را به همسری سپیتاک زرتشت در آورده بود. نگارنده قبل از درک موضوع یکی بودن لقمان با زرتشت، لقمان را با فیلسوف بزرگ یونانی / رومی یعنی آکمیون برابر می نهاد و به عبث برای آن پی توجیه لغوی میبود. به هر حال فیثاغورث تشنه علوم که پایش به مراکز امپراطوری کورش هخامنشی رسیده بود، فرصت دیدار فرزانه بی نظیر تاریخ ایران باستان یعنی زرتشت را- که تحت نام لقمان با افلاطون در یک رده قرار داده میشود- از دست نداده است؛ چه همانطوریکه دیوخری کوستوم، از مورخین کهن آسیای صغیر میگوید معروف است که زرتشت فردی به شمار می رفته که خود عاشق دانش و عدالت اجتماعی بوده است. نویسندگان کهن یونانی و رومی محل دیدار فیثاغورث و زرتشت را بابل یا پارس یا سمت بلخ و هندوستان آورده اند که با توجه به نارسایی و عدم صراحت بیاناتی که در این باب آمده تعیین محل ملاقات آنان دشوار می نماید، ولی از آنجاییکه گفته شده فیثاغورث در سفر تحقیقاتی خویش تا حدود هندوستان پیش رفت باید محل ملاقات آنان بلخ یعنی محل حکومت زرتشت در عهد کورش بوده باشد. و الا سفر به سوی هندوستان وی چندان هدفمند نمی نماید. برای بررسی سفر فیثاغورث به بین النهرین و فلات ایران مطالب کتاب زرتشت در گائها را، ترجمه و تحقیق استاد هاشم رضی را در دست داریم. از آنجاییکه نگارنده در اغلب موارد با نتیجه گیریهای وی موافق نبوده و نظر دیگری دارم، لذا مطالب وی و منبع او را به عنوان داده خام استفاده می نمایم. بهتر است که توضیحی در باب دلیل این امر

بدهم که ابهامی در مورد برجای نماند: اگر چه مطالب کتاب زرتشت در گاتاها، ترجمه و تحقیق استاد هاشم رضی در مورد نظرات ایرانشناسان در باب ایرانشناسان در باب ملاقات فیثاغورث و زرتشت بسیار جالب است. اما همانطوریکه از متن ترجمه و تحقیق وی آشکار است وی و مرجعش یعنی فردریک ویندیشمن در موضوع انکار تاریخی و حقیقی بودن خبر ملاقات فیثاغورث و زرتشت به خطا میروند. اصولاً کار اینان ترجمه و تألیف منابع تاریخ اساطیری ایران است تا تحقیق در این باب. اما نزد نگارنده موضوع عکس آن است: سالها پیگیرانه اما بدون تعجیل روی موضوعات خاصی در باب تاریخ اساطیری ایران کار کرده و سر انجام بعد از متقاعد شدن آن را برای انتشار آماده می سازم و مخارج امرارو معاشم هم از این راه نیست. چنانکه تألیف کتاب ۳۶۸ صفحه ای گزارش زادگاه زرتشت و تاریخ اساطیری ایران قریب ۱۲ سال طول کشید. استاد هاشم رضی و منبع وی در همان گام اول به بیراهه می روند وقتی که نظرات برخی از ایرانشناسان بزرگ غربی در مورد زندگی زرتشت در قرن ششم قبل از میلاد را قبول نمی کنند و همین را دلیل نفی خبر ملاقات فیثاغورث و زرتشت خود می آورند و به سوی نظریه ناکجا آباد دولت کیانیان در سمت خوارزم کشیده میشوند. تفاوت نظرات اساساً از اینجا شروع میشود که نگارنده با کشف اتفاقی محل نگهداری اوستای عهد ساسانی در جنب خانه خود در روستای چیکان مراغه (شیچیکان کتاب پهلوی دینکرد) که با دیدن دو مهر بزرگ اوستایی همراه بود سر نخ رشته سرخ تاریخ اساطیری ایران را به دست آورده بود و افزون بر این کشف مکان آتشکده آذرگشنسب در آن حوالی بود که در حدود ۱۰ کیلومتری جنوب شرقی شهر مراغه (رغه زرتشتی) واقع شده است یعنی همانجاییکه استاد پورداد حدس آن را زده بود و نگارنده بر اساس این اکتشافات از آستانه در عرض سی سال تحقیق دوایری از اطلاعات تاریخ باستانی ایران را ترسیم نموده، نه با مرکزی فرضی و خیالی، چنانکه ایرانشناسان تا به حال کرده اند، بلکه با جغرافیای تاریخی مشخص که حل معمای تاریخ اساطیری ایران را ممکن می ساختند. پیداست پی این کار را بایستی گروه ایرانشناسان و باستانشناسان داخلی و خارجی به عهده می گرفتند که این طور نشد. بدین سبب که نگارنده در آن سال که دانشجوی دانشگاه تبریز بودم، وجود این اماکن باستانی را در همان سال اول دانشجویی به وزارت فرهنگ و هنر گزارش کردم و جواب رسید نامه را با تشکری از معاونت اداره فرهنگ و هنر، دراردوی عمران ملی بندر عباس دریافت نمودم، در همان سال هم به طور اتفاقی ملاقات اتفاقی کوتاهی با هاشم رضی در محل کتابفروشی فروهر پیش آمد که با غلبه احساسات من همراه بود و فرصت طرح آن گزارش باستانشناسی پیش نیامد. چند ماه بعد آتش انقلاب بر افروخته شد و بساط ایرانشناسی دولتی تقریباً برچیده شد و راه اینجانب از آن وقت که ۲۷ سال از آن می گذرد به خارج کشور کشیده شد و زنجیره تحقیقات در این راه ادامه گردید. حال برگردیم بر سر موضوع ملاقات فیثاغورث و

زرتشت در کتاب زرتشت در گاتاها که استاد هاشم رضی آن را از روی نوشته های ایرانشناس آلمانی فردریک ویندیشمن ترجمه و تدوین نموده است. چنانکه قبلاً اشاره شد نگارنده اطلاعات مزبور را به عنوان مصالح خام استفاده کرده و تنها نظرات درست را دستچین خواهد نمود: تا آنجا که ما آگاهی داریم نخستین برخورد بین آراء یونانیان و اندیشه های مغان برخوردی است که میان فیثاغورث و مغی به نام های زابراتاس، زاراتاس، زاریت و زرواستر روی داده و سالها ادامه داشته است. تاریخ نگاران باستانی و شرح حال نویسان کنونی در مورد سال تولد این خردمند و فیلسوف بزرگ اتفاق نظر ندارند. عده ای سال تولد او را ۶۰۸ و ۶۰۵ و عده ای دیگر به سال ۵۷۰ پیش از میلاد می دانند. ولی ما اطمینان داریم که سالهای پر ارزش زندگی او در زمان کورش (۵۹۸-۵۲۹) گذشته و زمانی که وی اقامتگاه خود را جهت یک مسافرت طولانی علمی ترک نموده، قبل از مرگ بنیانگذار سلسله هخامنشی یعنی کورش سوم بوده است... دقت مختصری در روحیه کنجکاو فیثاغورث نسبت به درک و شناخت مذاهب مختلف، خود موجب تثبیت این نظریه می گردد که وی به بابل، مرکز آسیای دانش بشری، مسافرت نموده و به طور قطع با کلدانیها و مغان نیز آشنایی یافته است. در ضمن با مطالعه روحیه تاریخ نگاران و دانشمندان ادوار کهن در می یابیم که اصولاً در آن زمان مردمی یافت میشده اند که برای دریافت چگونگی وقایع تاریخی و مطالعه و تحقیق مذاهب ملل مختلف، سالهای متمادی عمر خود را دور از وطن و در میان اقوام و ملل بیگانه و با سختی و رنج بسیار به سر می کرده اند. یامبلیخوس گوید: "در این زمان فیثاغورث علاقه فراوانی به مکالمه با مغ داشته و به همین علت با علایق آنان آشنا شده و به طریقه پرستش خدایانشان آگاهی یافته و در شمارش اعداد، حساب، موسیقی و سایر علوم زمان آنان به کمال فضل رسیده است. وی مدت دوازده سال در آنجا اقامت نموده و در سن ۵۶ سالگی بابل را به قصد ساموس ترک گفته است." پلینی بزرگ در تاریخ طبیعی خود آورده: "از آنجا (بابل) به سرزمینهای پارسیان رفته و دانستنیهای بسیار از مجوس (مغان) فراگرفته است." آپولیوس فلوریدوس گوید: "سر انجام فیثاغورث، امپدوکلس، دموکریتوس و افلاطون برای آموزش ساحری مجوسیان به پیش رانده و رنج سفر را تقبل کردند." کلمنس اسکندرانی می آورد: "نویسندگانی یافت میشوند که می گویند فیثاغورث توسط مجوسی پارسی تعلیم یافته است." دیوژنوس لائرتوس می گوید: "او در فرصتی نیکو به بهترین وجه با مجوس گفتگو کرده است." پورفیریوس در کتاب زندگی فیثاغورث گوید و از قول وی در باره مغ (زابراتاس) چنین می گوید: "او راستی را قبل از هر چیز جایگزین ساخته است، دور نمایی از خدانمایی را نشان می دهد که بدنش از نور و روشنایی خالص پر شده است، روح وی به سوی راستی گرایش داشته و از زشتی و دروغ بری و گریزان است. و سپس ادامه می دهد او از مجوس، پرستش خدایان برحق و سایر فرایز زندگی را شنیده و آموخته

است. زمانی که او موطن خویش را جهت آموزش و سنن و رسوم یونانیان و بربریان ترک گفت. هنوز جوان بوده و از یک روح کنجکاو سرشار بود. او زمانیکه پولیکرات او را با نامه هایی به آمازیس توصیه نمود، در مصر اقامت داشت، و زبان آنان را آموخت. چنانچه به وسیله آنتیفون در کتابش دربارهٔ مردانی که در فضیلت براو برتری داشته اند، نقل شده است سپس وی به سوی بابل و مجوس روبرده است. اما در بابل به همان ترتیب که با کلدانیان گفت و گو کرد با زابراتاس نیز مکالمه نمود. با کسی که سر پیچی و گناه را از همان ابتدا از زندگی خود زوده بود و طریق پاکی و راستی را به مردم شریف آموزاند. او همچنین دکتربین زابراتاس را در بارهٔ طبیعت آموخته و نخستین مبانی و اصول جهانشناسی را نیز یاد گرفت". به نظر می رسد آن چه را که پورفیریوس در اینجا ذکر کرده از آریستوکسنیوس اخذ کرده، از نوشته های کسی که قسمتهای قابل توجه نگاشته هایش توسط هیپولیتوس نگهداری شده بوده است. آریستوکسنیوس روایت کرده که زاریت (زابراتاس)، دکتربین خویش را برای فیثاغورث چنین شرح داده است: "از آغاز دوسبب و یا دو اصل برای اشیاء عالم وجود موجود بوده است، یکی پدر و دیگری مادر، روشنایی به جای پدر و تاریکی به جای مادر بوده است: از روشنایی، گرما، خشکی، سبکی و سرعت به وجود آمده و از تاریکی، سرما، رطوبت، سنگینی و تنبلی پدید آمده است؛ و از تمامی اینها دنیای نرینه و مادینه به وجود آمده است. دنیا هم چون موسیقی از یک هماهنگی برخوردار است و گردش منظم خورشید و پدید آمدن روز و شب دلیل این هماهنگی است." پلوتارک نیز در این باب گوید: "زابراتاس استاد فیثاغورث دو را مادر نمرات و یک را پدر نامیده است." اگر ما طالب درک بیشتری در رابطه با زابراتاس یا زرواستر باشیم کافی است بگوییم که به عقیده سویداس که زارس (زرین) مجوسی یاد کرده و وی را معلم فیثاغورث می نامد، یا به نظر پلینی که زاتاس (دادگرو قانونگذار) مدی صحبت می کند و همچنین آگاتیاس و فوتیوس که زورواستر (زراتوشترا، زرتشت) را زارادس (فرد زرین) یا زارادس (فرد زرین شکل) نامیده اند معلوم میشود اینها همه نشانگر یک فرد بوده اند. ناگفته نماند آپولیوس ستایشگر تنها کسی است که نام معلم مغ فیثاغورث را به شکل زورواستر (یعنی زرتشت) آورده است. چنانکه اشاره کردیم آپولیوس فلوریدوس معتقد است که فیثاغورث داوطلبانه در صدد آموزش رموز و اسرار مصریان بر آمده و در مصر از کاهنان، فنون و نیروهای باور نکردنی جشن های قربانی دار، علم شگفت انگیز اعداد و دانشهای استادانه هندسه را فرا گرفته است؛ اما به آموزش این هنرها قانع و راضی نشده و برای پی بردن به دانستنیهای بیشتر از مصر روی به کلد و بابل نهاده و سپس به سوی هندوستان رهسپار گشته است و در آن سامان با برهمنان که طبقهٔ مذهبی بوده و علما و مردان خردمندی داشته اند آشنایی یافته و سپس با گیمنوسوفیستها " حکیمانی که برهنه و عریان زندگی میکرده اند " طرح دوستی ریخته اند. نگارنده در پایان باید بیفزاید که لابد همین گیمنوسوفیستها

بوده اند که دین زرتشتی را در شرق به هیئت بودائیگری عرضه نموده اند که به نظر نگارنده از نظر عمده کردن مسائل اخلاقی بر دیگر ادیان موجود مزیت دارد. ناگفته نماند در رابطه با نقش اخروی زرتشت / لقمان گفتنی است در اساطیر مربوط به امام مهدی موعود که خبر آن به کتاب تفسیر طبری نیز رسیده است یا جوج و مأجوج از نسل یافت (زرتشت تنومند، لقمان) به شمار آمده است. نام مأجوج علاوه بر نام یوئه چی های بزرگ یعنی تخارها (گروه اکثریت) یادآور خود نامهای هندوایرانی صرب و کروات (اعقاب آموزونها و سرمتها) به معنی مردم انجمنی (= مغ) می باشد. طبری در اسطوره مهدی موعود همزمان با وی از دجال (بسیار مکار یا انجمنی = مغ) اسم برده که این هم از خود نام مهدی موعود یعنی نقش اخروی زرتشت و لقمان درشت اندام بر خاسته است، چه نام مهدی سوای معانی بزرگ دانا و بزرگ درخشان معنی متضاد آنها یعنی بزرگ فریبکار را نیز می داده است. پس بی جهت نیست که دجال نیز خاستگاهش نظیر مهدی موعود و سوشیانت دریاچه کانس اوپه یعنی کان آب (چاه آب) یا هامون (یعنی دریاچه محل تجمع آب فراوان) قید گردیده است. نام خردجال در اصل باید به معنی بزرگ مغان یعنی بزرگ قوم انجمنی گرفته شود. نامهای دیگر غول اسطوره ای دجال یعنی صاید (گردن کج) عوج عنق (گردن کج) که در اصل اوج بن خونک (مرد بلند قامت پسر مرد درخشان) بوده، متعلق به همان زرتشت / لقمان پسر سپیتمه / جمشید یعنی مغ درخشان بوده است. سر انجام در این باب گفتنی است بهترین مصداق درستی اصلاحات اجتماعی / اقتصادی عمیق زرتشت / لقمان همانا عنوان اخروی وی یعنی سوشیانت یعنی سود رسان می باشد.